

## شخصیت سودابه و سیندخت در شاهنامه

### مطالعه تطبیقی

ابراهیم ظاهری عبده‌وند،<sup>۱</sup> دکتر سیدجمال‌الدین مرتضوی<sup>۲</sup>

#### چکیده

یکی از راه‌های شناخت زنان در هر جامعه، بررسی نگرش ادبیات بدانهاست. شاهنامه فردوسی، یکی از آثار است که در این زمینه می‌تواند نقش مهمی داشته باشد. هدف از نگارش این مقاله نیز تحلیل رفتارها و کنش‌های مختلف سودابه و سیندخت در شاهنامه بر اساس تیپ شخصیتی آنهاست. روش مورد استفاده در این پژوهش، روش تحلیل محتواست. عمده نتایج پژوهش این بود که سودابه جزو شخصیت‌های "پرشور" است؛ به همین سبب برای رسیدن به قدرت هرگونه کاری انجام می‌دهد؛ اما به سبب نگرش‌های مردسالارانه در جامعه همواره نگاه منفی نسبت به او وجود داشته است. سیندخت دارای ویژگی‌های اشخاص "از خود گذشته" است. اگر وی، فعالیت سیاسی انجام می‌دهد، این نوع فعالیت او در جهت حمایت از افراد خانواده است نه به منظور قدرت‌طلبی؛ بنابراین رفتار او، الگوی یک زن خوب در جامعه مردسالار است.

کلیدواژه‌ها: روان‌شناسی شخصیت، شاهنامه، سودابه، سیندخت.

## مقدمه

یکی از جنبه‌های قابل بررسی شخصیت زن در شاهنامه، حضور زن در فعالیت‌های سیاسی و بررسی واکنش‌های شکل‌گرفته درباره این نوع فعالیت‌های آنهاست؛ زنان در ساختن مفهوم قدرت در شاهنامه، نقش مهمی دارند. «مفهوم زن نیز یکی از مفاهیمی است که در ساختن مفهوم قدرت در شاهنامه دارای نقش است. هنگام بررسی مفهوم زن در این نقش، هم با دیدگاه شاعر نسبت به جنس زن سر و کار داریم و هم با افسانه‌های پیشین و روایات کهن‌تر داستان‌های شاهنامه و پایگاه و ارج زن در آنها و سرانجام با چگونگی و شیوه برداشت جامعه معاصر فردوسی از زن و سهمی که در آن روزگار به نیمه دوم جامعه می‌داده‌اند. در نهایت چگونگی جای گرفتن زن در جایگاه‌های مختلف داستان در ساختن مفهوم قدرت و نیز توانایی هنری فردوسی، به مثاب راوی داستان، مورد نظر قرار می‌گیرد» (مزداپور، ۱۳۸۲: ۷۱-۷۰). در شاهنامه، بیشتر از موضوع عشق زنان سخن گفته شده است؛ اما می‌توان گفت همین موضوع عشق زنان در شاهنامه اغلب مقدمه وقایع سیاسی یا جنگ‌های بزرگ است. عشق کاووس به سودابه، مقدمه جنگ بزرگ رستم با شاه هاماوران و عشق سودابه به سیاوش، اساس جنگ‌ها و کینه‌کشی‌های ایرانیان و تورانیان و بر افتادن سلطنت افراسیاب است (صفا، ۱۳۸۴: ۲۴۶). نقش زنان در فعالیت‌های سیاسی در شاهنامه از تنوع برخوردار است. گروهی مانند کتابون برای این که مانع اسفندیار شود تا با گشتاسب برای رسیدن به قدرت، جنگ نکند. نقش یک مشاور را در امور سیاسی می‌یابند. چنان که وی به پند و اندرز اسفندیار می‌پردازد؛ زنانی مانند گردآفرید به دفاع از مرزهای کشور می‌پردازند و زنی مانند گردیه، به مقام سپهسالاری می‌رسد. «پس از آن که سپاهیان بهرام چوبین با رای گردیه مبنی بر عدم موافقت با خواستگاری خاقان، همداستانی می‌کنند، او را به سپهسالاری بر می‌گزینند» (سرامی، ۱۳۶۸: ۵۲۹). عده‌ای مانند هما در نقش پادشاه ظاهر

می‌شوند. برخی از آن‌ها نقش سفیر را در فعالیت‌های سیاسی دارند. «پس از کشتار و سوختار بلخ توسط کهرم تورانی، همسر گشتاسب خود را به اردوگاه گشتاسب که در حال جنگ با ارجاسب تورانی است، می‌رساند و وی را از وقایع بلخ می‌آگاهاند و از وی می‌خواهد تا برای دفع کهرم به پایتخت بیاید» (همان: ۵۲۸)؛ اما در این میان نقش سیندخت و سودابه برجستگی خاصی دارد؛ به گونه‌ای که نحوه حضور زن در فعالیت‌های سیاسی را در فرهنگ گذشته ایرانی می‌توان از طریق این دو شخصیت شناخت؛ بنابراین ابتدا به تحلیل روانشناختی شخصیت آن‌ها پرداخته می‌شود و سپس فعالیت‌های سیاسی آن‌ها مورد نقد فمینیستی قرار می‌گیرد.

#### پیشینه تحقیق

کتاب و مقاله‌های فراوانی درباره حضور زنان در شاهنامه نوشته شده؛ اما تاکنون در هیچ مقاله، کتاب و پژوهشی با این رویکرد به بررسی شخصیت‌های زن شاهنامه پرداخته نشده است.

#### هدف تحقیق

هدف از این پژوهش، روان‌شناسی شخصیت سودابه و سیندخت در شاهنامه فردوسی و تحلیل رفتار و کنش‌های آن‌ها، بر اساس تیپ شخصیتی‌شان است. همچنین نقد فمینیستی مشارکت سیاسی این دو شخصیت در شاهنامه هدف دیگر این مقاله است.

#### فرضیه‌های تحقیق

الف) با توجه به این که فردوسی در شاهنامه توصیف دقیقی از شخصیت‌ها ارائه داده است، می‌توان به تحلیل روان‌شناسی شخصیت‌ها به خصوص زنان شاهنامه پرداخت؛

ب) با مشخص شدن تیپ شخصیت سودابه و سیندخت می‌توان علل بسیاری از رفتارهای آن‌ها را فهمید؛

ج) با توجه به واکنش‌های شکل گرفته به رفتارها و شخصیت این دو شخصیت می‌توان به این نکته پی برد که در فرهنگ ایرانی چه شیوه رفتاری، خاصه رفتار سیاسی از زنان انتظار می‌رفته است.

ج) نوع نگاه مثبت و منفی شکل گرفته درباره کنش‌های سیاسی این دو شخصیت، ریشه در فرهنگ مردسالار دارد.

#### روش تحقیق

روشی که در این پژوهش استفاده شده، روش تحلیل محتوا است. تحلیل محتوا «نوعی تکنیک پژوهش است که برای توصیف عینی، منظم و تا آن‌جا که ممکن است کمی محتوای ارتباطات با هدف نهایی تفسیر داده‌ها به کار می‌رود» (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۲۸۰). اهمیت این تکنیک در این است که این تحلیل می‌تواند برداشت نسبتاً واقع‌بینانه‌ای از یک متن و یا یک شخص به دست آورد هم‌چنین می‌توان بر اساس آن، متون مختلف مربوط به زمان گذشته را بررسی کرد، به خصوصیت اجتماعی - فرهنگی آن زمان پی برد و در شرایطی که افراد قابل دسترس نیستند، می‌توان خصوصیات شخصیتی آن‌ها را به طور دقیق مطالعه کرد (رنجیع‌پور، ۱۳۸۴: ۱۴۳).

#### مبانی نظری پژوهش

در مقاله حاضر ابتدا با مشخص کردن نوع شخصیت سودابه و سیندخت، رفتارهای آن‌ها به خصوص رفتارهای سیاسی‌شان بر اساس تیپ شخصیت‌شان مورد تحلیل قرار می‌گیرد، در ادامه نیز بر اساس نظریه لیبرال فمینیست‌ها علل این واکنش‌ها توضیح داده می‌شود؛ بنابراین مبانی نظری این پژوهش روان‌شناسی شخصیت (روان‌شناسی

سیاسی) و نظریه لیبرال فمینیست (نظریه نابرابری جنسی) است. در روان‌شناسی، شخصیت را بدین گونه تعریف کرده‌اند: «سازمان پویا و نسبتاً پایداری که فرد را از دیگران متمایز کرده و امکان پیش‌بینی رفتار فرد را در موقعیت‌های معین فراهم می‌کند» (علی‌پور، ۱۳۸۶: ۳۷). در تعریف دیگری آمده است که شخصیت «عبارت از خصوصیات است که در یک طرح یا یک کل وحدت پیدا کرده و شکل گرفته است. این خصوصیات در رفتار فرد ظاهر می‌گردد، با این که این خصوصیات، طرح رفتار فرد را تا حدی ثابت و قابل پیش‌بینی می‌سازد، معذالک شخصیت فرد قابل تغییر و تکامل است» (شریعت‌مداری، ۱۳۶۶: ۲۵۱). قابل ذکر است که برای تشخیص تیپ شخصیتی افراد، از دیدگاه جان ال‌دهام استفاده شده است. وی از اعضای کمیته مشورتی (۱۹۸۳) است که به منظور تجدیدنظر در تشخیص اختلالات شخصیتی برای "D.S.M.R" شرکت کرد و بعد از آن یکی از مشاورین گروه تجدیدنظر در امر تشخیص برای "D.S.M4" شد. او در کتاب خود "چهره جدید شخصیت" به همه اختلالات شخصیت که در "D.S.M.R" و "D.S.M4" آمده است، توجه داشته است. یکی از مسائل مطرح در روان‌شناسی، مشخص کردن نوع شخصیت افراد و تحلیل رفتارهای آن‌ها، براساس ویژگی‌های شخصیتی آن‌هاست. در روان‌شناسی شخصیت، در چند دهه اخیر روان‌شناسی سیاسی جایگاه خود را در مطالعات و پدیده‌های سیاسی تا حد قابل توجهی تثبیت کرده است. در این حوزه پژوهشی، بیشتر به تحلیل مسائل سیاسی از دیدگاه روان‌شناسی پرداخته می‌شود (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۱۵). «روان‌شناسی سیاسی، علمی است که از دو تبار متأثر است. از یک سو از روان‌شناسی و حوزه‌های مختلف آن و از سوی دیگر، از علوم سیاسی و سیاست‌گذاران. چون موضوع و حوزه مطالعه این دو زمینه از دانش بشری انسان است، این دو علم در حوزه‌ای جدید تحت عنوان «روان‌شناسی سیاسی» به هم پیوند خورده است» (فنجی‌آشنیانی، ۱۳۸۱: ۱۳).

نابرابری جنسی، یکی از سه نظریه فمینیستی است که بر اساس آن به بررسی وضعیت زنان پرداخته می‌شود. این نظریه دارای چهار مضمون است: ۱. زنان و مردان، از موقعیت‌های نابرابری برخوردار هستند؛ ۲. این نابرابری از سازمان جامعه ناشی می‌شود؛ ۳. با وجود تفاوت در استعدادهای افراد، هیچ‌گونه الگوی تفاوت طبیعی وجود ندارد که دو جنس را از هم متمایز کند؛ ۴. دگرگون ساختن موقعیت زنان امکان‌پذیر است (ریترز، ۱۳۸۳: ۴۷۴-۴۷۳). فمینیسم، دارای گرایش‌های متفاوتی است که ویژگی مشترک تمام این گرایش‌ها، این است که معتقد به ستم بر زنان در جامعه مردان هستند و خواستار حقوق اجتماعی و سیاسی برابر برای زنان با مردانند. یکی از نظریه‌های فمینیستی که بر نابرابری جنسی تأکید دارد و درصدد تبیین این نابرابری است، فمینیسم لیبرال می‌باشد. هدف فمینیست لیبرال‌ها، این است که نشان دهند: «تفاوت‌های قابل مشاهده میان دو جنس ذاتی نیست؛ بلکه نتیجه جامعه‌پذیری و "همگون‌سازی جنس و نقش" است. تفاوت رفتار با دختران و پسران که کمابیش از بدو تولد آغاز می‌شود، از شکوفایی کامل ظرفیت‌های انسانی زنان جلوگیری می‌کند» (آیوت، ۱۳۸۷: ۲۸۸). از نظر لیبرال‌ها، زنان به طور بنیادین با مردان تفاوت ندارند. آن‌ها خواهان اصلاح جامعه هستند تا زنان و مردان به فرصت‌های برابر با مردان در جامعه دست یابند.

## بحث و بررسی

### الف) تیپ شخصیتی سودابه (پرشور)

شخصیت‌های «پرشور»، افرادی هستند که به دنبال کسب قدرتند، می‌خواهند که خود در رأس قدرت قرار گیرند و افراد دیگر زیردست و فرمان‌پذیر آن‌ها باشند. پرشورها از این که زیر دست دیگران باشند، احساس تحقیر می‌کنند. این تیپ شخصیتی، تنها به هدف خود می‌اندیشند و وسایل رسیدن به هدف برای آن‌ها مهم نیست و چه بسا که ارزش‌های اخلاقی را برای رسیدن به هدف رعایت نکنند. از دیگر

شخصیت سودابه و سیندخت در شاهنامه • ابراهیم ظاهری عبده‌وند، دکتر سیدجمال‌الدین مرتضوی • صص ۱۱۴-۱۸۹ □ ۹۵

ویژگی‌های این افراد شجاعت آنهاست (الله‌ه‌ام، ۱۳۸۵: ۴۸۹-۴۸۱). اهانت به دیگران، استفاده از خشونت برای ایجاد سلطه، ترساندن افراد برای رسیدن به اهداف خود و خشمگین بودن از جمله ویژگی‌های افراد هستند که دچار اختلال شخصیتی پرشوراند (همان: ۴۹۹-۵۰۱). از جمله ویژگی‌های مشترک بین سودابه و این تیپ شخصیتی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

### الف-۱) قدرت خواهی و در رأس قدرت بودن

یکی از ویژگی‌های مشترک بین سودابه و شخصیت‌های پرشور، توجه ویژه به قدرت خواهی است. «شخصیت‌های پرشور در تبادل‌ها و مراودات با اشخاص همیشه به صف مقدم توجه دارند و می‌خواهند در رأس قرار بگیرند. آنها از غریزه‌ای ذاتی برای رهبری برخوردارند، میل به تسلط بر دیگران در آنها زیاد است. این اصل سازمان‌دهنده در تمامی روابط آنها به چشم می‌خورد» (همان: ۴۸۳). سودابه نیز قدرت‌خواه است. هنگامی که شاه هاماوران ماجرای خواستگاری کاووس را با او در میان می‌گذارد و خود از این موضوع نگران است، واکنش سودابه بسیار جالب است. او، نه تنها نگران نمی‌شود؛ بلکه بسیار خوشحال است. در پاسخ به پدر می‌گوید جای هیچ نگرانی نیست؛ چرا که از کاووس کسی قدرت‌مندتر وجود ندارد و به سبب همین قدرت داشتن کاووس است که برخلاف میل پدر حاضر می‌شود با او ازدواج کند. این موضوع از ویژگی‌های افراد اقتدارگرا است که مطیع و منقاد و وفادار قدرت‌ها هستند (فتحی‌آشنیانی، ۱۳۸۱: ۷۳):

ازو بهتر امروز غمخواره نیست	بدو گفت سودابه زین چاره نیست
بر و بوم خواهد همی از مهان	کسی کو بود شهریار جهان
کسی نشمرد شادمانی به غم	ز پیوند با او چرایی دژم
که سودابه را آن نیامد گران	بدانست سالار هاماوران

(فردوسی، ۱۳۸۴: ج ۲: ۱۳۳)

سودابه، همواره طرف گروهی را می‌گیرد که قدرت‌مند هستند. او از میان پدر و کاووس، طرفدار کاووس است و هنگامی که پدرش کاووس را به بند می‌کشد، باز به طرف‌داری از کاووس می‌پردازد. در گفتگو با سیاوش، نیز سودابه به این قدرت‌خواهی خود و ماندن در رأس قدرت اشاره دارد. او می‌داند که بعد از کاووس، سیاوش قدرت را به دست می‌گیرد؛ بنابراین با پیشنهاد ازدواج و عشق به سیاوش می‌خواهد هم‌چنان شهبانوی ایران باقی بماند؛ چنان که به سیاوش می‌گوید:

نمانی که آید به من بر گزند      بداری مرا همچو او ارج‌مند  
(همان، ج ۳: ۲۲)

یکی از ویژگی‌های افراد قدرت‌طلب «توجه مبالغه‌آمیز نسبت به مسائل جنسی» است (فنجی آشنیانی، ۱۳۸۱: ۷۳). این نیز از ویژگی‌های مهم شخصیت سودابه است. او به سیاوش پیشنهاد رابطه جنسی می‌دهد:

من اینک به پیش تو استاده‌ام      تن و جان شیرین ترا داده‌ام  
ز من هر چه خواهی همه کام تو      برآرم نیچم سر از دام تو  
(فردوسی، ۱۳۸۴. ج ۳: ۲۲)

#### الف-۲) دروغ‌گویی

افراد دارای تیپ شخصیتی پرشور، معمولاً برای آزار دادن دیگران دروغ می‌گویند (الدهام، ۱۳۸۵: ۴۹۹). سودابه، پس از این که سیاوش به او پاسخ منفی می‌دهد، همواره برای ایجاد تألم در او، دروغ می‌گوید. بعد از پاسخ منفی سیاوش، به نزد کاووس می‌رود و به دروغ می‌گوید سیاوش قصد تعرض به وی را داشته است:

چنین گفت کآمد سیاوش به تخت      بر آراست چنگ و برآویخت سخت  
(فردوسی، ۱۳۸۴. ج ۳: ۲۶)

اما بعد از آزمودن، کاووس پی می‌برد که سودابه دروغ گفته است:

بر و بازو و سرو بالای او      سراسر ببویید هر جای او  
ز سودابه بوی می و مشک ناب      همی یافت کاووس بوی گلاب



ندید از سیاوش بدان گونه بوی نشان بسودن نبود اندروی  
(همان: ۲۷)

وقتی سودابه می‌بیند که کاووس به دروغ‌گویی او پی برده است، دروغی دیگر را پی می‌ریزد و می‌گوید سیاوش سبب کشته شدن فرزندانش شده است. سودابه، کاری می‌کند تا سیاوش مجبور شود برای پدید آمدن کزگفتار از راست‌گفتار از آتش بگذرد و پس از گذر از آتش است که کژاندیشی سودابه آشکار می‌شود. حتی بعد از گذر سیاوش از آتش، دوباره برای توجیه کار خود به دروغ‌گویی می‌پردازد؛ به نحوی که کاووس به او می‌گوید:

بدو گفت نیرنگ داری هنوز نگردد همی پشت شوخیت کوز  
(همان: ۲۸)

### الف-۳) ترساندن اشخاص

سودابه چونان کسانی که شخصیت پرشور حاد دارند، برای رسیدن به خواسته‌های خود، دیگران را می‌ترساند. افراد پرشور «با ترسانیدن اشخاص، آن‌ها را مجبور می‌کنند، مطابق خواسته او عمل کنند» (الدهام، ۱۲۸۵: ۴۹۹). سودابه برای این که سیاوش را وادار کند به خواسته او پاسخ مثبت دهد، از شیوه تهدید استفاده می‌کند، سیاوش را می‌ترساند و بیان می‌کند اگر از خواسته‌اش روی‌گردانی کند، شاه و پادشاهی را بر او تباه خواهد کرد:

و گر سر بیچی ز فرمان من نیاید دلت سوی پیمان من  
کنم بر تو بر پادشاهی تباه شود تیره بر روی تو چشم شاه  
(فردوسی، ۱۲۸۴. ج ۳: ۲۵)

### الف-۴) عدم توجه به اخلاقیات

افراد پرشور، برای رسیدن به اهداف خود ارزش‌های اخلاقی را رعایت نمی‌کنند (الدهام، ۱۲۸۵: ۴۸۴). سودابه برای رسیدن به اهداف خود از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزد، در این راه حتی به دروغ‌گویی و تهمت زدن روی می‌آورد و در نهایت به

اخلاقیات برای رسیدن به هدف خود توجهی ندارد. افراد پرشور، برای تحقق هدف‌های‌شان هر کاری که لازم باشد، انجام می‌دهند (همان: ۴۱۲). سودابه نیز چنین شیوه‌ای را اعمال می‌کند. به هر کاری دست می‌زند تا به هدف خود برسد:

نگه کرد سودابه خیره بماند      به اندیشه افسون فراوان بخواند  
که گر او نیاید به فرمان من      روا دارم ار بگسلد جان من  
بد و نیک و هر چاره کاندر جهان      کنند آشکارا و اندر نهان  
بسازم گر او سر بیچد ز من      کنم زو فغان بر سر انجمن  
(فردوسی، ۱۳۱۴. ج ۳: ۲۴)

هم‌چنین او با اظهار عشق به سیاوش به شوی خود نیز خیانت می‌کند (سرامی، ۱۳۱۷):

(۵۱۲) که این موضوع نمونه‌ای دیگر از بی توجهی او به ارزش‌های اخلاقی است.

#### الف-۵) خشمگین بودن

شخصیت‌های پر شور، معمولاً افرادی خشمگین هستند و چنان‌چه اشخاصی که در نظرشان باید از آن‌ها پیروی کنند، چنین نکنند، نسبت به آن‌ها به شدت خشمگین و مجازات‌گر می‌شوند (الدهام، ۱۳۱۵: ۵۰۱). سیاوش، با توجه به همین ویژگی سودابه است که مراقب است کاری نکند تا خشم او را برانگیزد. سودابه نیز بر آن است که سیاوش مطابق خواسته او عمل کند و بر این باور است اگر سیاوش از وی پیروی نکند، این گونه وی را به مجازات برساند:

بسازم گر او سر بیچد ز من      کنم زو فغان بر سر انجمن  
(فردوسی، ۱۳۱۴. ج ۳: ۲۴)

سیاوش نیز همان‌گونه که در یک تک‌گویی بیان می‌کند، با خود می‌گوید با سودابه باید به نرمی سخن گفت و او را خشمگین نساخت؛ چرا که خشمگین شدن سودابه، ممکن است عواقب وخیمی در پیش داشته باشد:

وگر سرد گویم بدین شوخ چشم      بجوشد دلش گرم گردد ز خشم

یکی جادوی سازد اندر نهان بدو بگرود شهریار جهان  
همان به که با او به آواز نرم سخن گویم و دارمش چرب و گرم  
(همان: ۲۳)

یکی از علت‌های استفاده از خشونت در سیاست و دیگر حوزه‌ها از نظر روان‌شناسی، جبران شکست‌های فردی است (دورژر، ۱۳۷۹: ۱۰). سیاوش هم می‌داند اگر سودابه شکست بخورد، برای جبران این شکست دست به انتقام می‌زند؛ بنابراین کاری نمی‌کند که او را بر سر خشم آورد. اکنون که تیپ شخصیتی سودابه مشخص شد به تحلیل روابط او با شخصیت‌های داستان سیاوش از منظر سیاسی پرداخته می‌شود:

### ب) تحلیل روان‌شناختی سودابه

سودابه یکی از شخصیت‌های مهم داستان سیاوش است. عده‌ای او را نامادری سیاوش می‌دانند و برخی وی را مادر سیاوش برشمرده‌اند. «در ساخت کهن‌تر این داستان، مادر سیاوش همان سودابه بوده است؛ ولی سپس‌تر چون عشق مادر و پسر را نپسندیده بودند، سودابه را مادر ناتنی سیاوش کرده و به وسیله افسانه برای سیاوش مادر دیگری بدون نام ساخته‌اند» (خالقی‌مطرفی، ۱۳۸۱: ۳۲۵). یکی از ویژگی‌های مهم این شخصیت، توجه به قدرت و قدرت‌خواهی است؛ به گونه‌ای که علت بسیاری از رفتارهای او را در این ویژگی باید جست. اگر در داستان رستم و اسفندیار و رستم و سهراب، اسفندیار و سهراب قدرت‌طلب هستند (رحیمی، ۱۳۷۶: ۲۳۶)، در داستان سیاوش، قدرت‌طلب واقعی سودابه است. «سودابه، از نظر سیاسی، از گروه نوادر روزگار خود بوده است. او در بسیاری از سیاست‌گذاری‌های پشت پرده حضور دارد. نمی‌توان از او - حتی با خوش‌بینی - انتظار وفای به عهد داشت» (چراغی، ۱۳۷۷: ۶۲۲). درباره‌اش گفته شده است که «فقط یک جا چهره او به صورت همسری با وفا

می‌درخشد و آن همان ابتدای کار است که شاید شوی دوستی وی ناشی از پوشیدگی دوران دوشیزگی باشد که هنوز آثارش در او باقی است» (یوسفی، ۱۳۴۹: ۶)؛ البته باید افزود این وفاداری بیشتر به این دلیل بوده است که کاووس را قدرتمندتر از پدر می‌داند و به سبب تحصیل منافع فردی است که در مقابل پدر می‌ایستد. این «زن از درگیری با پدر دست بردار نیست و طرف شوهر آینده خود است، و سخنان او حاوی اخلاق پاک مروت و وفاداری است؛ اما انگیزه او چنان‌که در داستان سیاوش هم معلوم می‌شود، چندان وفاداری نیست؛ بلکه جستجوی جاه است» (پاک‌نیا، ۱۳۸۸: ۱۱۷). او شخصیتی پرشور و قدرت‌خواه دارد. «پرشورها و خشمگین‌ها به سوی پیکار سیاسی و قدرت جذب می‌شوند» (فنجی آشنیانی، ۱۳۸۱: ۱۰۰). سودابه با نزدیک شدن به کاووس می‌خواهد حس قدرت‌خواهی خود را ارضاء کند و یکی از علل عاشق شدنش نیز به سیاوش، این بوده است که می‌خواسته تا هم چنان در هرم قدرت و در مقام شهبانو بودن باقی بماند. او -همان طور که در ازدواج با کاووس نشان داد- سعی می‌کند به افرادی نزدیک شود که در اوج هرم قدرت قرار دارند. سودابه می‌داند که سیاوش دیر یا زود جانشین کاووس می‌شود؛ بنابراین خود را به او نزدیک می‌کند. گفتگوی بین او و کاووس به بهترین صورت، نظر وی را درباره سیاوش نشان می‌دهد:

پژوهنده سودابه را شاه گفت	که این رازت از من نباید نهفت
ز فرهنگ و رای سیاوش بگوی	ز بالا و دیدار و گفتار اوی
بدو گفت سودابه همتای شاه	ندیدست بر گاه خورشید و ماه
چو فرزند تو کیست اندر جهان	چرا گفت باید سخن در نهان

(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۳: ۱۸-۱۹)

در مقابل، سیاوش شخصیتی مراقب، محتاط و بدگمان دارد. او همواره نسبت به اطرافیان خود بدگمان است و نمی‌تواند چندان به آن‌ها-کاووس و سودابه- نزدیک شود و یکی دیگر از عواملی که سبب شده تا سیاوش نتواند به عشق سودابه پاسخ مثبت

دهد، همین ویژگی شخصیتی اوست. شخصیت‌های پرشور که سودابه نیز یکی از آنهاست، همواره می‌خواهند اشخاص و حتی همسر خود را تحت کنترل درآورند (الدهام، ۱۲۸۵: ۴۱۶)؛ اما شخصیت‌های مراقب، تن به زیر سلطه بودن نمی‌دهند و «معمولاً از برقراری رابطه با کسانی که سلطه‌طلبی می‌کنند و می‌خواهند در پله‌های بالاتر قرار گیرند، خودداری می‌کنند؛ بنابراین مراقب‌ها با گونه‌های شخصیتی پرشور و یا با اعتماد به نفس همخوانی ندارند» (همان: ۲۵۱-۲۵۲)؛ بنابراین از نظر روانشناختی، سیاوش با توجه به این که از تیپ شخصیت‌های مراقب است، نمی‌تواند به عشق سودابه که شخصیتی پرشور است، پاسخ مثبت دهد.

در داستان سیاوش، رابطه رستم و سودابه و کشمکش بین آن دو، نقش اساسی در روند حوادث بعدی داستان دارد؛ به گونه‌ای که عدم توجه به این تعارض و تقابل، فهم درست داستان را دچار مشکل می‌کند. از بعد فلسفی، کشمکش این داستان بین نیروهای اهورایی سیاوش و اهریمنی سودابه دانسته شده است (کرمی، ۱۳۷۱: ۷۵)؛ اما به نظر می‌رسد کشمکش اصلی میان رستم و سودابه اتفاق می‌افتد. موضوعی که در تحقیق‌های صورت گرفته در این باره، کمتر به آن توجه شده است؛ برای نمونه مرادی کوچی، کشمکش اصلی داستان را بین «شخصیت‌های اصلی سیاوش، گرسیوز، کاووس و افراسیاب» (مرادی، ۱۳۹۰: ۵) می‌داند و به تقابل بین سودابه و رستم اشاره‌ای نمی‌کند. علت کم توجهی به این کشمکش نیز این بوده است که این کشمکش بیشتر در ژرف ساخت داستان خود را نشان می‌دهد تا در روساخت آن؛ به همین سبب این کشمکش از نظرها مخفی مانده و با توجه به گفتارها و کردارهای این دو شخصیت است که می‌توان به وجود این کشمکش پی برد. سیاوش از همان زمان ورود به درگاه کاووس، به همه افراد از جمله سودابه بدگمان است. «سیاوش در پاسخ به پدر، نخست خیره بدو می‌نگرد و همانند کسی که از پیش به او تلقین کرده‌اند که نامادری برای او خواب‌های ناخوش دیده است، به فکر فرو می‌رود و می‌کوشد تا غبار پیش‌داوری‌ها را

از اندرون خویش بزداید؛ اما بدین کار توفیقی نمی‌یابد» (سرامی، ۱۳۶۸: ۹۵). به سیاوش تلقین شده است که به سودابه بدگمان باشد و این بدگمانی تنها به خاطر تلقین‌های رستم بوده است؛ چنان‌که هنگام دعوت به شبستان و بدگمان بودن نسبت به سودابه به این نقش رستم اشاره می‌شود:

شنیدستم از نامور مهتران همه داستان‌های هاماوران  
که از پیش با شاه ایران چه کرد ز گردان ایران برآورد گرد  
پراز بند سودابه کو دخت اوست نخواهد همی دوده را مغز و پوست  
(فردوسی، ۱۳۸۴: ج ۳: ۲۲)

این نشان می‌دهد رستم چندان با سودابه رابطه خوبی ندارد و بین آن‌ها کشمکش‌هایی هست. در مقابل، سودابه نیز این دشمنی خود را نسبت به رستم نشان داده است؛ برای نمونه هنگامی که کاووس به سودابه می‌گوید ستاره‌شناسان گفته‌اند آن دو کودک از او نیست، سودابه در پاسخ می‌گوید آن‌ها از ترس رستم چنین سخن رانده‌اند. در گفتار سودابه به جانب‌داری رستم از سیاوش و دشمنی با خود به صراحت اشاره می‌شود:

ز بیم سپهید گو پیلتن بلرزد همی شیر در انجمن  
کجا زور دارد به هشتاد پیل ببندد چو خواهد ره آب نیل  
مرا نیز پایاب او چون بود مگر دیده همواره پر خون بود  
(همان: ۳۲)

سودابه حتی هنگامی که سیاوش از آتش می‌گذرد، این کار را جادوی زال می‌داند و بدین نحو دشمنی خود را با خاندان زال نشان می‌دهد:

همه جادوی زال کرد اندرین نخواهم که داری دل از من به کین  
(همان: ۳۷)

هنگام کشته شدن سیاوش این دشمنی بین سودابه و رستم بیشتر خود را نشان می‌دهد و رستم، سودابه را عامل اصلی کشته شدن سیاوش می‌داند:

شخصیت سودابه و سیندخت در شاهنامه • ابراهیم ظاهری عبده‌وند، دکتر سیدجمال‌الدین مرتضوی • صص ۱۱۴-۱۸۹ □ ۱۰۳

سیاوش به گفتار زن شد به باد خجسته زنی کوز مادر نژاد  
(همان: ۱۷۱)

علت این دشمنی را باید در اندیشه‌های سیاسی آن دو جستجو کرد. سودابه برای ارضای حس قدرت‌طلبی خود با کاووس ازدواج کرد و با اظهار عشق نسبت به سیاوش، با توجه به شخصیت پرشور و قدرت‌طلبش، هدفی جز ماندن در مقام شهبانوی ایران و ارجمند ماندن بعد از مرگ کاووس نداشت:

چو بیرون شود زین جهان شهریار تو خواهی بدن زو مرا یادگار  
نمانی که آید به من برگزند بداری مرا همچو او ارجمند  
(همان: ۲۲)

سودابه می‌خواهد سیاوش مانند کاووس وی را ارجمند بدارد و در حقیقت سیاوش همچون کاووس فرمان‌پذیر او باشد؛ اما رستم این را بر نمی‌تابد. وظیفه رستم به عنوان جهان‌پهلوان، حفظ و حراست از مقام شاهی و جلوگیری از ایجاد راه و رسم نو است. وی، همان‌گونه که در داستان رستم و سهراب نشان داد، حتی به پسر خود اجازه ایجاد بدعت نمی‌دهد؛ اما سودابه رسمی نو در انداخته است. او، کاووس را تحت انقیاد آورده و کاووس در کارهای خود حداقل در ماجرای بین سودابه و سیاوش، تحت تأثیر وی است. «این سرمایه‌گذاری زیرکانه برای او منافع زیادی دارد و به آن چه از قدرت که می‌خواهد می‌رسد؛ چنان که دوست دارد به گونه‌ای مطلق بر کاووس فرمان می‌راند و شریک پادشاه در ملک است» (پاک‌نیا، ۱۳۸۱: ۱۱۸)؛ این تأثیرپذیری کاووس از سودابه به گونه‌ای است که فردوسی با اعتراض می‌گوید انسان باید جانب فرزند خود را بگیرد نه زن را:

چو فرزند شایسته آمد پدید ز مهر زنان دل ببايد برید  
(فردوسی، ۱۳۸۴. ج ۳: ۳۹)

سرامی علت این دشمنی با سودابه را زن‌ستیزی و نظام پدرسالاری بیان می‌کند (سرامی، ۱۳۶۸: ۹۶). رستم نیز احساس تحقیر می‌کند که در دوره او زنی رسم نو

در اندازد؛ اما سودابه رسمی نو در انداخته و به عبارتی رقیبش در درگاه کاووس شده است. کاووس، بر اساس آیین، باید با جهان پهلوان خود در انجام کارها مشورت کند و از او سخن بشنود؛ اما بیشتر تحت تأثیر سودابه قرار گرفته و در داستان، این تأثیرپذیری وی از سودابه به طور کامل نشان داده شده است. کاووس هر چند که بر اساس شواهدی مانند آزمایش خودش و گفته ستاره‌شناسان می‌داند که سیاوش بی گناه است، باز دل بسته سودابه می‌ماند یا این گونه وانمود می‌کند. وی می‌گوید اگر سیاوش گناه کار بود، باید که سر از بدنش جدا کرد:

سیاوش را سر ببااید برید بدینسان بود بند بد را کلید  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۳: ۲۶)

اما وقتی که گناه کاری سودابه مشخص می‌شود، ساده از کنار موضوع می‌گذرد و از سیاوش می‌خواهد با کسی در این باره سخن نگوید:

مکن یاد ازین هیچ و با کس مگوی نباید که گیرد سخن رنگ و بوی  
(همان: ۲۸)

حتی بعد از این که ستاره‌شناسان می‌گویند سودابه گناه کار است و سیاوش بی گناه، باز او با سودابه همدلی می‌کند و می‌گرید:

سپهبد ز گفتار او شد دژم همی زار بگریست با او به هم  
(همان: ۳۲)

این تأثیرپذیری برای رستم خوشایند نیست و دشمنی او با سودابه نیز بدین علت است. رستم به چشم یک رقیب به سودابه می‌نگرد. وی، سیاوش را نسبت به سودابه بدبین می‌کند تا به نحوی سودابه را از میدان به در کند؛ اما سودابه بر آن است که سیاوش را مانند کاووس به عشق خود گرفتار سازد تا بدین طریق حس قدرت‌طلبی خود را ارضاء کند. در پایان نیز رستم نه تنها با کشتن سودابه، انتقام سیاوش را از او می‌گیرد؛ بلکه یک رقیب سیاسی را از بین می‌برد، رقیبی که در دربار کاووس به حربه عشق وارد شده است و بدین طریق بر آن است که در رأس قدرت بماند. اگر رستم برای کشتن



شخصیت سودابه و سیندخت در شاهنامه • ابراهیم ظاهری عبده‌وند، دکتر سیدجمال‌الدین مرتضوی • صص ۱۱۴-۱۸۹ □ ۱۰۵

سودابه تا این زمان اقدامی نکرده بود؛ به این سبب است که بهانه‌ای برای این کار نداشت. کشته شدن سیاوش این فرصت را برای او ایجاد کرد تا در اولین زمان ممکن و حتی پیش از رفتن به پیش کاووس او را بکشد و در حقیقت رقیب را از میان بردارد.

### پ) تیپ شخصیتی سیندخت (از خود گذشته)

از دیگر شخصیت‌های زن شاهنامه، سیندخت است. «سیندخت نام همسر مهراب - شاه کابل - و مادر رودابه است که به زیرکی و کاردانی، عشق زال و رودابه را به فرجام خوش می‌رساند و شوی را به آهستگی و خرد خواند و به پیامبری نزد سام رفت و او را بر کابل و مردمش بر سر مهر آورد و برانگیختش تا با زال و رودابه هم داستان شود و منوچهر را از کشیدن لشکر به کابل باز دارد» (حیدری، ۱۳۸۵: ۱۸۴). ویژگی‌های شخصیت او با افراد "از خود گذشته" بسیار شبیه است. سخاوت‌مند، عاشق خدمت به دیگران، فروتن، دارای صبر فراوان، فداکار برای فرزند و امیددهنده از جمله صفت‌های شخصیت‌های "از خود گذشته" است (الدهام، ۱۳۸۵: ۴۶۲-۴۵۵). این ویژگی‌ها در شخصیت سیندخت دیده می‌شود:

#### پ-۱) فداکاری برای فرزندان

یکی از ویژگی‌های اشخاص از خود گذشته، فداکاری برای فرزند است. «والدین از خود گذشته، برای فرزندان خود فداکاری می‌کنند؛ اما متقابلاً انتظار چندانی ندارند» (همان: ۴۶۰). سیندخت نیز نمونه‌ای از زنانی است که برای فرزند خود نهایت کوشش را انجام می‌دهد و به نظر می‌رسد هیچ کدام از زنان شاهنامه در فداکاری برای فرزند در مقام او نیستند. هنگامی که می‌فهمد رودابه عاشق زال است، سعی می‌کند خشم مهراب را فروخواهاند و به عنوان سفیر به نزد سام برود. بعد از گفتگوی با سام نیز او را بر این می‌دارد تا به ازدواج زال با رودابه موافقت کند. به نظر می‌رسد اگر این فداکاری

سیندخت نبود و او این فداکاری را در حق فرزند انجام نمی‌داد و مهربان، رودابه را می‌کشت؛ چنان که از گفتار او بر می‌آید:

مرا گفت چون دختر آمد بدید  
ببایستش اندر زمان سر برید  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۸۸)

و کابل نیز چنان که مهربان انتظار دارد، زیر سم اسبان لشکر سام نابود می‌شد:  
ز کابل برآید به خورشید دود  
نه آباد ماند نه کشت و درود  
(همان: ۱۸۹)

### پ-۲) پذیرش اشکالات دیگران

شخصیت‌های "از خود گذشته" اشکالات دیگران را تحمل می‌کنند و برخورد تند ندارند (الدهام، ۱۳۸۵: ۴۵۶). سیندخت نیز چنین ویژگی دارد. هنگامی که فرستاده رودابه را دستگیر می‌کند، از خطای او در می‌گذرد و نه تنها با او برخورد تندی ندارد؛ بلکه او را مورد نوازش نیز قرار می‌دهد:

رها کرد زن را و بنواختش  
چنان کرد پیدا که نشناختش  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۸۵)

سیندخت پس از دستگیری دلالة بین زال و رودابه و پی بردن به این مسأله که رودابه عاشق شده است، با لحنی تند رودابه را مورد خطاب قرار می‌دهد؛ اما در ادامه خشم خود را فرو می‌خورد. هنگامی که مهربان نیز به ماجرای عاشقانه بین زال و رودابه پی می‌برد و قصد کشتن رودابه را می‌کند، سیندخت است که سعی می‌کند با گفتگوی با او، خشمش را فرو نشانند و مانع آسیب رساندن وی به رودابه شود:

زبان داد سیندخت را نامجوی  
که رودابه را بد نیارد بروی  
(همان: ۱۹۰)

بنابراین از خطای رودابه نه تنها خود چشم می‌پوشد؛ بلکه می‌کوشد تا مهربان نیز چنین کند.

### پ-۳) شاد کردن دیگران

یکی دیگر از ویژگی‌های افراد از خود گذشته، خصوصیت شادی‌دهندگی آن‌هاست. «از خود گذشته‌ها شادی‌دهنده هستند؛ اما گیرنده نیستند؛ اما این بدان معنا نیست که آن‌ها استعداد شاد شدن را ندارند. آن‌ها به لحاظ احساسی می‌توانند کاملاً مثبت و شاد باشند، به ویژه اگر لطفی در حق کسی انجام داده باشند» (الدهام، ۱۳۸۵: ۴۶۲). سیندخت نیز چنین است. او سعی می‌کند که به بهای رنج خویش کابل را از نابود شدن نجات دهد و مهربان و اهالی کابل را شاد کند:

ز من رنج جان و ز تو خواسته سپردن به من گنج آراسته  
(فردوسی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۲۰۸)

به زال می‌گوید که حاضر است بمیرد؛ اما به کابلی‌ها آسیبی نرسد:

اگر ما گنه کار و بدگوهریم بدین پادشاهی نه اندر خوریم  
من اینک به پیش توام مستمند بکش گر کشی ور ببندی ببند  
دل بی‌گناهان کابل مسوز کجا تیره روز اندر آید به روز  
(همان: ۲۱۳)

در گفتگوی با مهربان، به او امیدواری می‌دهد که می‌کوشد سرانجام ماجرای عاشقانه زال و رودابه پایان خوشی داشته باشد:

اگر چند باشد شب دیر یاز برو تیرگی هم نماند دراز  
شود روز چون چشمه روشن شود جهان چون نگین بدخشان شود  
(همان: ۲۰۸)

هنگامی که به نزد سام می‌رود و رنج سفر را بر خود هموار می‌سازد، در گفتگوی با زال، سعی می‌کند تخم کین را از دل او بیرون بیاورد و او را نسبت به کابلی‌ها بر سر مهر آورد؛ به گونه‌ای که سام نیز خشم خود را کنار می‌گذارد و به علت رفتار و گفتار سیندخت خنده بر لبش می‌نشیند:

لب سام سیندخت پر خنده دید همه بیخ کین از دلش کنده دید  
(همان: ۲۱۴)

مهراب که در ترس از لشکر ایرانیان به سر می‌برد و در غم نابودی کابل است، از حرکت سیندخت شاد می‌شود و سیندخت پس از رفتن به پیش سام نیز در نامه‌ای به او خبر می‌دهد که سام با ازدواج زال و رودابه موافقت کرده است. پس دیگر جای غم و اندوه نیست:

کز اندیشه بد مکن یاد هیچ دلت شاد کن کار مهمان بسیج  
(همان: ۲۱۵)

سیندخت خود در آغاز در غم و اندوه به سر می‌برد؛ اما از این که توانسته به مردم کابل و خانواده خود کمک کند تا از کشتار سام در امان بمانند، شاد می‌شود. فردوسی شادی او را این گونه به تصویر می‌کشد:

شکفته شد آن روی پژمرده ماه به نیک اخترى برگرفتند راه  
(همان: ۲۱۶)

#### پ-۴) صبوری

یکی از ویژگی‌های شخصیت‌های از خود گذشته، صبر فراوان‌شان است. «آن‌ها صبر فراوان دارند، مشکلات را تحمل می‌کنند و ناراحتی‌ها را به جان می‌خرند» (لدهام، ۱۳۱۵: ۴۵۶). از جمله ویژگی‌های سیندخت نیز صبوری و عدم شتاب‌زدگی است. اگر محراب به محض شنیدن خبر عاشق شدن رودابه به زال، خشمگین می‌شود و بر آن می‌شود به او آسیب برساند، سیندخت در آغاز هرچند ناراحت می‌شود، در ادامه از روی شتاب تصمیم نمی‌گیرد، از خود صبر نشان می‌دهد و با تدبیر و فرزاندگی به سرانجام این عشق می‌اندیشد:

چنین داد پاسخ که این خرد نیست چو دستان ز پرمایگان گرد نیست  
شود شاه گیتی بدین خشمناک ز کابل برآرد به خورشید خاک

شخصیت سودابه و سیندخت در شاهنامه • ابراهیم ظاهری عبده‌وند، دکتر سیدجمال‌الدین مرتضوی • صص ۱۱۴-۱۸۹ □ ۱۰۹

نخواهد که از تخم ما بر زمین کسی پای خوار اندر آرد به زمین  
(فردوسی، ۱۲۸۴. ج ۲: ۱۸۵)

#### پ-۵) سخاوت

از خود گذشته‌ها، افراد سخاوت‌مندی هستند (الدهام، ۱۲۸۵: ۴۵۶). سیندخت نیز این  
سخاوت‌مندی را برای نجات کشورش از خود نشان می‌دهد؛ چنان که به مهراب  
می‌گوید برای نجات کشور باید گنج‌ها را به من بسپاری تا به سام بدهم و او را از  
لشکرکشی به کابل باز دارم:

ز من رنج جان و ز تو خواسته سپردن به من گنج آراسته  
(فردوسی، ۱۲۸۴. ج ۲: ۲۰۸)

این هدیه‌های را که وی برای بخشیدن به سام با خود برده بود، فردوسی بدین‌گونه به  
تصویر می‌کشد:

نثار و پرستنده و اسپ و پیل رده برکشیده ز در تا دو میل  
یکایک همه پیش سام آورید سر پهلوان خیره شد کان بدید  
(همان، ۲۱۰)

#### پ-۶) اجتناب از مدیر شدن

معمولاً شخصیت‌های از خود گذشته از این که در رأس هرم قدرت قرار گیرند و  
مدیر شوند، اجتناب می‌کنند. آن‌ها ترجیح می‌دهند که برای کسی یا از جانب کسی کار  
کنند (الدهام، ۱۲۸۵: ۴۶۷). سیندخت برخلاف سودابه که قصد دارد در هرم قدرت قرار  
بگیرد و برای رسیدن به هدف، به هر کاری دست می‌زند، علاقه‌مند نیست که در رأس  
قدرت قرار بگیرد. او سعی می‌کند از جانب مهراب، به عنوان سفیر به نزد زال برود و  
عشق زال و رودابه را به فرجام خوشی برساند. سیندخت قدرت را برای خود  
نمی‌خواهد؛ بلکه برای نجات خانواده خود و کشورش است که در فعالیت سیاسی  
شرکت می‌کند.

### ت) مقایسه شخصیت سودابه و سیندخت

آن گونه که نشان داده شد، سودابه دارای شخصیتی "پرشور" است. از مهم‌ترین ویژگی‌های او، قدرت‌طلبی است. تمام کارهای سیاسی که انجام می‌دهد و حتی عاشق شدنش نسبت به کاووس و سیاوش، برمبنای همین حس قدرت‌طلبی است. وی می‌خواهد از طریق این دو شخصیت، حس قدرت‌طلبی خود را ارضاء کند. در مقابل سیندخت از شخصیتی "از خود گذشته" برخوردار است. مشارکت او در فعالیت‌های سیاسی، برای نجات خانواده و در سطحی گسترده، کشور خود است. وی مانند شخصیت‌های از خود گذشته، خود را در رنج می‌افکند تا دیگران از جمله رودابه، مهرباب و کابلیان به شادی برسند؛ بنابراین مشارکت او در فعالیت‌های سیاسی نه برای ارضاء حس قدرت‌طلبی است و نه می‌خواهد مانند سودابه در رأس هرم قدرت قرار گیرد. هدف او از سفیر شدن و انجام فعالیت سیاسی تنها حفظ خانواده و کشورش است. با توجه به فرهنگ مردسالار جامعه، نسبت به رفتارهای سودابه، دیدی منفی شکل گرفته است؛ در مقابل به کنش‌ها و رفتارهای سیندخت، با دیدی مثبت نگریسته می‌شود و نحوه حضور سیندخت در فعالیت‌های سیاسی به عنوان الگوی مشارکت زن در فعالیت‌های سیاسی معرفی می‌گردد؛ برای مثال درباره سودابه آمده است: «زنی که موجب بدنامی زنان شاهنامه شده، سودابه است» (سلامی، ۱۳۴۹: ۱۲۰). همین محقق درباره سیندخت می‌گوید زنانی چون سیندخت هم عشق بر می‌انگیزند و هم احترام را. هم زیبایی بیرونی دارند و هم زیبایی درونی (همان: ۱۲۰). یوسفی درباره سودابه بر این نظر است که آنچه از او سر می‌زند پیش از آن که شایسته شه‌بانویی بلند مرتبه باشد، در خور زنی است که اختیار خود را به تن پر هوس و دل خواهش‌گر خویش سپرده است (یوسفی، ۱۳۴۹: ۹۲)؛ اما از سیندخت به عنوان زن کاردان و با تدبیر یاد می‌شود. سودابه به عنوان زن غوغاگر شاهنامه معرفی می‌گردد (کیا، ۱۳۷۱: ۶۰) و بدکرداری، بی‌وفایی،

مکاری و بداندیشی از دیگر صفت‌های به کار رفته برای اوست (دبیرسیاقی، ۱۳۷۰: ۱۲۸). در فرهنگ مردسالار از زن خواسته می‌شود که در خانه بماند و کارهای سیاسی انجام ندهد. «زنان را با سیاست بی ارتباط دانسته‌اند یا هرگاه از زنان ذکری به میان آمده است، برای رفتار سیاسی آنان در قیاس با مردان اصالت کم‌تری قائل شده‌اند» (آبوت، ۱۲۸۷: ۲۴۹). به عبارتی دیگر «مشارکت زنان در زندگی سیاسی، مشارکتی مستقل نیست؛ بلکه تابع علائق مردانه‌ای است که همه جا در زندگی سیاسی حاکم است» (فنجی آشنیانی، ۱۲۸۱: ۵۸). سودابه برخلاف این معیار عمل می‌کند. او طالب قدرت است و برای رسیدن به آن از حربه عشق استفاده می‌کند و حتی کارهای خلاف اخلاق انجام می‌دهد؛ البته در شاهنامه افراد دیگری نیز مانند اسفندیار و سهراب برای رسیدن به قدرت به چنین کاری دست می‌زنند. اسفندیار می‌خواهد به شیوه‌ای ناجوانمردانه، رستم را دست بسته به پیش پدر ببرد تا خود بر مسند قدرت تکیه بزند و سهراب، بر آن است که در زمان جهان پهلوان، رسمی نو دراندازد و رستم را که تاکنون تاج بخش بوده، از جانب خود حاکم ایران گرداند و خود بر توران زمین فرمان براند. چیزی که بر رستم مانند دست دادن به بند در مقابل اسفندیار، مایه ننگ است و به همین سبب با پسر خود جنگ می‌کند. اسفندیار و سهراب همانند سودابه برای رسیدن به قدرت از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزند و حتی کشته می‌شوند؛ اما چون در جامعه مردسالار، قدرت‌خواهی از ویژگی‌های مردان است، واکنش منفی‌ای نسبت به آن‌ها شکل نمی‌گیرد. در مقابل به سودابه به دلیل همان نگاه مردسالار که زنان حق قدرت‌طلبی و رسیدن به مقام را ندارند، با نگرشی منفی نگریسته می‌شود. این نشان می‌دهد به مردان و زنان در جامعه نوعی نابرابری هست؛ نابرابری که ریشه در نگرش فرهنگ جامعه نسبت به دو جنس دارد. فرهنگی که از زن می‌خواهد در حیطه خانه بماند و مشارکت سیاسی نداشته باشد و سیاست و قدرت را در اختیار مردان می‌گذارد. چنان که سیندخت مطابق معیارهای این جامعه مردسالار عمل می‌کند. او فعالیت

سیاسی انجام می‌دهد؛ اما به هیچ وجه قصدش رسیدن به قدرت نیست. تنها می‌خواهد خانواده خود را نجات دهد؛ بنابراین واکنش‌ها نسبت به او مثبت است.

### نتیجه

با توجه به ویژگی‌های شخصیت سودابه مانند قدرت‌طلبی، تهدید کردن دیگران، عدم توجه به اخلاقیات و خشمگین بودن، می‌توان گفت که او از شخصیت‌های "پرشور" است. فداکاری برای فرزندان، شاد کردن دیگران، پذیرش مشکلات دیگران، صبوری و اجتناب از قرار گرفتن در رأس هرم قدرت، از جمله ویژگی‌های مشترک بین سیندخت و شخصیت‌های "از خود گذشته" است؛ بنابراین می‌توان گفت که سودابه شخصیتی پرشور و سیندخت دارای شخصیتی از خود گذشته است و می‌توان رفتارهای سیاسی این دو شخصیت را براساس این تیپ شخصیتی مورد تحلیل قرار داد. سودابه با توجه به شخصیت پرشورش می‌خواهد به قدرت برسد؛ چنان که برای ارضای این حس خود به درخواست ازدواج کاووس برخلاف میل پدر پاسخ مثبت می‌دهد. هم‌چنین او می‌داند که پس از کاووس، سیاوش به قدرت می‌رسد؛ بنابراین به سیاوش عشق می‌ورزد تا بلکه بتواند از این طریق هم‌چنان در قدرت باقی بماند. به همین سبب است که بین او و رستم نیز کشمکش‌هایی ایجاد می‌شود؛ کشمکش‌هایی که منجر به کشته شدن وی می‌گردد. رستم که می‌بیند سودابه رسمی نو در انداخته و برخلاف معمول، در دربار کاووس قدرتی یافته است به دشمنی با او می‌پردازد. رستم به چشم یک رقیب به سودابه می‌نگرد. او سیاوش را نسبت به سودابه بدبین می‌کند تا بدین ترتیب از قدرت سودابه بکاهد. در پایان نیز رستم هم برای از بین بردن یک رقیب سیاسی و هم برای انتقام سیاوش او را می‌کشد. برخلاف سودابه، سیندخت بیشتر به فکر خانواده خود است تا این که به دنبال قدرت‌خواهی باشد. او شخصیتی از خود گذشته دارد؛ بنابراین حاضر است که خود در رنج و سختی باشد؛ اما دیگران در راحتی و شادی به سر ببرند.



سفیر شدن او و رفتن به پیش سام نمونه‌ای از فداکاری یک زن برای برآوردن خواسته فرزند و نجات کشورش از خطر احتمالی است. به طور خلاصه می‌توان گفت که سودابه خانواده را فدای قدرت طلبی خود می‌کند؛ اما هدف سیندخت از شرکت در فعالیت‌های سیاسی، حفظ کیان خانواده خود است. رفتار و کنش‌هایی که از سودابه سر می‌زند، چندان مقبول نیست؛ اما دیدگاه‌های مردسالار جامعه در شکل‌گیری این نگرش منفی نیز بی‌تأثیر نیست و بیشتر به همین دلیل است که از او به عنوان یک پتیاره یاد می‌شود. سودابه برای رسیدن به قدرت با کاووس ازدواج می‌کند و به سیاوش عشق می‌ورزد. او برای رسیدن به خواست خود به راه‌هایی که می‌توانسته این حس خود را ارضاء کند، دست زده است؛ چنان که سهراب و اسفندیار نیز برای رسیدن به قدرت چنین می‌کنند. با آن تفاوت که نوع نگرش‌ها به سهراب و اسفندیار مثبت و به سودابه منفی است. با سهراب اظهار همدردی می‌شود، از مرگ او، آب بر چشم می‌آید و با اسفندیار اگر همدردی نمی‌شود؛ مانند سودابه نیز لعن نشده است. این نشان نابرابری جنسی در یک فرهنگ و جامعه است. سودابه چون زن است نباید درگیر فعالیت‌های سیاسی شود؛ اما سهراب و اسفندیار چون مرد هستند می‌توانند به چنین کارهای اقدام کنند و اگر چه برخلاف رسم جوانمردی هم عمل نمایند، باز نگاه منفی نسبت به آن‌ها شکل نمی‌گیرد. در این جامعه مردسالار از زنان انتظار دارند؛ مانند سیندخت خود را برای خانواده فدا کنند و چیزی برای خود نخواهند. اگر فعالیت سیاسی دارند در جهت حفظ کیان خانواده باشد نه این که خودشان به قدرت برسند.

## منابع

### الف) کتاب‌ها

۱. آبوت، پاملا، والاس، کالر. (۱۳۸۷). جامعه‌شناسی زنان. ج ۵. تهران: نی.
۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۴۹). زندگی و مرگ پهلوانان. ج ۲. تهران: انجمن آثار ملی.
۳. الدهام، جان و موریس، لوئیز. (۱۳۸۵). چهره جدید شخصیت. ترجمه و تلخیص مهدی قراچه‌داغی. ج ۳. تهران: علمی.
۴. پاک‌نیا، محبوبه. (۱۳۸۸). رودابه و سودابه: سیمای سیاسی اخلاقی زن در شاهنامه. ج ۱. تهران: دانشگاه الزهراء.
۵. حیدری، بهمن. (۱۳۸۵). فرهنگ زنان شاهنامه. ج ۱. تهران: کیوان.
۶. دوورژه، موریس. (۱۳۷۹). اصول علم سیاست. ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت‌پناهی. ج ۲. تهران: دادگستر.
۷. رحیمی، مصطفی. (۱۳۷۶). تراژدی قدرت در شاهنامه. ج ۲. تهران: نیلوفر.
۸. رفیع‌پور، فرامرز. (۱۳۸۴). تکنیک‌های خاص تحقیق. تهران: شرکت سهامی.
۹. ریتزر، جورج. (۱۳۸۳). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر. مترجم محسن ثلاثی. ج ۸. تهران: علمی.
۱۰. ساروخانی، باقر. (۱۳۷۵). روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی. جلد اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۱. سرامی، قدمعلی. (۱۳۶۸). از رنگ گل تا رنج خار. تهران: علمی فرهنگی.
۱۲. شریعتمداری، علی. (۱۳۶۶). روان‌شناسی تربیتی. تهران: امیرکبیر.
۱۳. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۴). حماسه‌سرایی در ایران. ج ۷. تهران: امیرکبیر.
۱۴. علیپور، احمد و همکاران. (۱۳۸۶). روان‌شناسی عمومی. تهران: دانشگاه پیام نور.
۱۵. فتحی آشتیانی، علی. (۱۳۸۱). مقدمه‌ای بر روان‌شناسی سیاسی. ج ۲. تهران: بعثت.
۱۶. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). شاهنامه. به کوشش سعید حمیدیان. مجلد اول. جلد دوم و سوم. ج ۷. تهران: قطره.
۱۷. کیا، خجسته. (۱۳۷۱). سخنان سزاوار زنان در شاهنامه پهلوانی. تهران: فاخته.
۱۸. نقیب‌زاده، احمد. (۱۳۸۱). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی. ج ۵. تهران: سمت.

### ب) مقالات

۱۹. چراغی، رحیم. (۱۳۷۷). "سودابه و وسوسه قدرت". در پیستا. شماره ۱۴۹-۱۴۸. ص ۶۳۱.
۲۰. \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۷). "داستان سودابه و سیاوش از منظری دیگر". در ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. صص ۱۲۱-۸۷.
۲۱. خالقی‌مطلق، جلال. (۱۳۸۸). "سخن‌های دیرینه". مجموعه مقالات درباره فردوسی شاهنامه. به کوشش علی دهباشی. ج ۳. تهران: افکار.
۲۲. دبیرسیاقی، محمد. (۱۳۷۰). "چهره زن در شاهنامه". فردوسی و شاهنامه مجموعه سی‌وشش گفتار. به کوشش علی دهباشی. ج ۱. تهران: مدیر.
۲۳. مرادی کوچی، سکینه. (۱۳۹۰). "بررسی عنصر داستانی دسیسه در داستان سیاوش". در پژوهش زبان و ادبیات فارسی. صص ۱۸-۱.
۲۴. مزدایور، کتابون. (۱۳۸۲). "زن و مفهوم قدرت در شاهنامه". زن و فرهنگ. به کوشش محمد میرشکرایبی و علیرضا حسن‌زاده. تهران: نی.
۲۵. یوسفی، غلامحسین. (۱۳۴۹). "چهره‌ای معصوم و روشن در شاهنامه". در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد. سال ششم. صص ۲۴-۱.